

فریدیش نیچه

شتاب

dastopaa.net

اثبات اینکه استفاده‌ی هردم اقتصادی‌تر از انسان‌ها و گونه‌ی انسانی، از آن «ماشین‌آلات منافع» و اعمال که هرچه‌بیش‌تر گریبان‌گیر شده‌اند، ضرورتاً حرکتی مخالف را ایجاد می‌کند. این را حذف مازاد متجملانه از بشریت می‌نامم: نتیجه‌اش ظهور گونه‌ای نیرومند خواهد بود، سنجی عالی‌تر، که شرایط ظهور و بقایش با شرایط انسان میانگین فرق دارد. مفهوم من، تمثیل من برای این سنخ انسان، چنان‌که همگان می‌شناسند، «فرانسان» است.

آن مسیر اول، که حالا به‌روشنی می‌بینیم، مستلزم سازگاری، فروکاست، یک چینی‌بودن عالی‌تر، فروتنی‌غرایز، و رضایت از قامت خوارشونده انسانیت است — نوعی خمودگی در سطح موجود انسانی. همین‌که با تمامیت‌سازی اقتصادی و مدیریتی گریزناپذیر زمین‌روبارو شویم، انسانیت هم خواهد توانست بالاترین معنایش را در هیئت قطعه‌ای از ماشین‌آلات درون آن اقتصاد کشف کند: همچون مکانیزم کوکی عظیم چرخ‌دنده‌هایی هرچه کوچک‌تر، و هرچه نیکوتر «تنظیم‌شده»؛ همچون تجسد وفور فزاینده‌ی تمام عناصر سلطه‌گر و فرمان‌دهنده؛ همچون سرجمع نیروها که عوامل منفردشان نماینده‌ی کمترین نیروها، کمترین ارزش‌هاست. در مقابل این فروکاست و سازگاری انسان‌ها به یک سودمندی هرچه تخصصی‌تر، به حرکتی مخالف نیاز است، یعنی به زایش انسانی ترکیب‌گر، ادغام‌گر، و توجیه‌گر که این مکانیکی‌شدن انسانیت دقیقاً همان شرط وجود اوست، شالوده‌ای که بر آن می‌تواند صورت برتر وجودش را ابداع کند...

افزون بر این، او به تخصص‌توده‌های تقلیل‌یافته، به شور فاصله از آن‌ها نیاز دارد؛ او خودش را بر فرازشان برمی‌افزاید، با آن‌ها روزگار می‌گذارند. این صورت برتر اشراف‌گرایی از آن آینده است. — یا اگر اخلاقی حرف بزنیم، کل این ماشین‌آلات، این همبستگی تمام چرخ‌دنده‌ها، نماینده‌ی حداکثر استثمار انسان است: ولی این هم گونه‌ای انسانی را پیش‌فرض می‌گیرد که این استثمار برایش معنایی دارد. درغیراین‌صورت، این سناریو صرفاً فروکاست تمام ارزش سنخ انسانی را به بار می‌آورد — پدیده‌ای قهقراپی با فاخرترین سبک.

اکنون می‌توان دید که من با چه در تقابل‌ام، یعنی، با خوشبینی اقتصادی: براساس این انگاره افزایش هزینه‌های هر کس ضرورتاً به افزایش سودهای همگان می‌انجامد. از دید من، خلافتش درست است: هزینه‌های هر کس به خسارت کلی افزوده می‌شود؛ موجود انسانی بی‌ارزش می‌شود طوری که دیگر نمی‌تواند این فرایند عظیم را توجیه کند. یک «توجیه»، یک «توجیه» تازه — انسانیت همین را لازم دارد...

ظهور گونه‌ای قوی‌تر، که تا امروز قدری از دل سختکاری و قدری از دل شانس به پیش رفته، عاقبت اکنون می‌تواند فهمیده و به عمد اراده شود: می‌توانیم شرایطی را ایجاد کنیم که این ارتقای انسانیت براساسش ممکن می‌شود.

تا امروز، آموزش منحصر به سود جامعه پیش رفته: نه برای بالاترین منفعت ممکن آیندگان، بلکه به نفع همین لحظه‌ی کنونی. همه چیز به کاربردی منحصر ابزارگرا سپرده شده. اگر فرض بگیریم که وفور دارندگی نیروها در کار باشد، آن وقت می‌شد تصور کرد که برخی نیروها به خاطر سوددهی به جامعه، آن هم نه جامعه‌ی امروز، که جامعه‌ی فردا، تلف شوند.

فوریت این وظیفه را بهتر می‌توان قدر دانست اگر فهمیده می‌شد که جامعه در صورت کنونی‌اش در میانه‌ی تحولی نیرومند به سر می‌برد، و در آینده دیگر قادر نخواهد بود برای خودش وجود داشته باشد، بلکه تنها در هیئت ابزاری در دستان نژاد قوی‌تر وجود دارد.

فروکاست نوع بشر دقیقا همان محرک لازم برای هدایت ما به اندیشیدن بر سر پرورش نژاد قوی‌تر است، نژادی که کشف خواهد کرد فراوانی ویژه‌اش دقیقا ریشه در آن مناطقی دارد که خود گونه به‌طور کلی مقید به فروکاستگی است (اراده، مسئولیت‌پذیری، اطمینان به خود، توان تعیین هدف برای خود).

وساییش را تاریخ آموخته است: تفکیک از راه منافع لازم برای حفظ و صیانت، خلاف منافع غالب امروز؛ تمرین بازارشگداری ارزش‌ها؛ فاصله همچون شور؛ وجدانی آزاد با نظر به هر آنچه امروز کم‌ترین احترام را دارد و بیش‌ازهمه شنیع شمرده می‌شود.

امروز داریم با فروکاست انسان اروپایی همچون فرایندی عظیم و برگشت‌ناپذیر رویارو می‌شویم — حتی باید بر شتابش افزود.

این گونه ضرورت دهان‌بازکردن مغاک، ضرورت فاصله، ضرورت سلسله‌مراتب پیش می‌آید: مسأله اصلا بر سر جلوگیری از این فرایند نیست.

این فروکاست، از لحظه‌ی تحققش، مستلزم توجه است: توجهی که با فردیتی حاکم به جریان می‌افتد که بر فرازش می‌ایستد و آنرا چون سکویی برای ارتقای خویش به کار می‌برد.

توصیفاتم صرفا درباره‌ی نژادی برتر نیست که وظیفه‌اش حکمرانی باشد، مسأله‌ام نژادی‌ست با قلمرو خاص خودش برای زندگی، با وفور نیرو برای زیبایی، شجاعت، فرهنگ، آداب، درست تا آنجا که به بالاترین عرصه‌ی معنوی برسد؛ نژادی آری‌گو که توان توافق با هر تجمل را داراست... آنقدر نیرومند که نیازی به استبداد فرامین اخلاقی ندارد، نه حتی به صرفه‌جویی، نه در آغوش فضل‌فروشی، فراسوی خیر و شر؛ گرم‌خانه‌ای برای گیاهان عجیب و غریب.»